

علم امامان در اصول «الکافی»

نمونه‌ای از برای چند و چون سازش «حدیث» با «کلام»

جويا جهانبخش

چکیده

در این مقاله، سعی شده است که دیدگاه‌های کلامی در خصوص میزان علم ائمه علیهم‌السلام، با توجه به روایات مندرج در اصول الکافی بخش «کتاب الحجّة»، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

نگارنده، نخست دیدگاه متکلمان بزرگ شیعه مانند شیخ مفید رحمته‌الله را در مورد علم امامان علیهم‌السلام مطرح می‌کند. آن گاه به ظهور غالیان و تلاش آنان در جعل و تحریف احادیث، بویژه در خصوص امامان و صفات آنها اشاره می‌نماید و از منظری تاریخی، دیدگاه‌های صوفیانه و اندیشه‌های غالیانه نسبت به علم امامان را به نقد می‌کشد و اصول الکافی و روایات مندرج در آن در باره علم امامان را مرجعی مطمئن برای شیعیان در این خصوص معرفی می‌کند. احاطه یا عدم احاطه امامان بر علم غیب در روایات الکافی و همچنین کیفیت علم ائمه علیهم‌السلام و گستردگی این علم، از مباحث مهم مطرح شده در این مقاله است.

نگارنده، در هر آنکه دیدگاه‌ها، در این سو و آن نکته تأکید دارد که علم امامان، برگرفته از قرآن است و احاطه ائمه بر جمیع معلومات و کیفیت این علوم، مورد اختلاف است و برخی از این دیدگاه‌ها متعادل و برخی دیگر افراطی است.

کلیدواژه‌ها: اصول الکافی، علم امامان، علمای شیعه، شرط امامت، غالیان.

بِأَلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ وَ فِي أُنْبِيَائِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ
وَهُمْ حُجَجُ الْإِلَهِ عَلَى الْبَرَايَا بِهِمْ وَ بِحُكْمِهِمْ لَا يُسْتَرَابُ ۱.

درآمد

مسئله علم پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام، هر چند (در روزگاران دور، به سبب مداخله‌های غالیان، و در روزگاران نزدیک‌تر، به واسطه تفاسیر متصوّفانه و متفلسفانه و حشوینانه از مواریث غلات) پیوسته جلوه‌ای غامض و بُغرنج داشته است، در نهادِ خود، بس روشن و بی‌زنگار می‌نماید.

خداوند، واپسین پیام‌آور خود را در سرزمین حجاز برانگیخت. این پیام‌آور، چونان دیگر پیام‌آورانِ خداوند، مردی بود از جنس بشر، و نه از گونه‌ای دیگر. بسیاری از انسان‌ها پیامبرانی را می‌خواستند و می‌پسندیدند که فرابشری (و مثلاً: از فرشتگان) باشند؛ اما خداوند، شالوده‌کار را بر این نهاد که پیامبران، انسان‌هایی باشند چونان دیگر انسان‌ها. و اگر نه چنین بود، آیا پیامبران «أسوه‌ای نیکو» و مقتدایی شایسته برای انسان‌های دیگر می‌توانستند بود؟

اوصیای واپسین فرستاده‌ی خداوند، یکی پس از دیگری، در کار ارشاد و راه‌نمایی مردمان، بر جای او نشستند. اینان، جملگی، مردمانی کاردان و پارسا بودند که از پیام

۱. دو بیتی است از سروده‌ای ممتاز از سروده‌های ابوالحسن علی بن عبد الله بن الوصیف، معروف به «ناشی صغیر» یا «ناشی اصغر» (۲۷۱-۳۶۵ ق).

ما این دو بیت را از مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام (ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۳۰۱) برگرفته‌ایم.

این شعر را به نادرست، به ابن فاریض مصری نیز نسبت داده و مدعی تشیع او شده‌اند (نقل نقدآمیز آن در الکنی و الألقاب شیخ عباس قمی (ج ۱، ص ۳۷۵) آمده است. هم آن نسبت و هم آن ادعا پایه‌ای نمی‌تواند داشت.

این بیت‌ها را به عمرو بن عاص نیز نسبت داده‌اند (ر.ک: خلاصة عبقات الأنوار، میلانی، ج ۴ ص ۲۰۳). درباره‌ی ناشی صغیر، سراینده این ابیات، و همچنین در تحقیق نسبت آنها بدو. ر.ک: الغدیر، امینی، ج ۴، ص ۲۵-۳۳).

علم امامان در اصول «الکافی» ۴۳۵

پیامبر ﷺ نیک اطلاع داشتند و هرگاه در شناخت و فهم و تفسیر و اجرای آن، گِره‌ی می‌افتاد، می‌توانستند آن گِره را بگشایند و مردمان را راه‌نما و راه‌گشا باشند. آگاهی به کتاب خدا و سنت رسول خدا، ابزار این گِره‌گشایی و لازمه آن توانایی بود. از همین رو، امامان شیعه به قرآن و سنت، آگاه بودند و در گشودن دشواری‌های آن و آموزانیدن شیوه اجرای آموزه‌های قرآن و سنت، به غایت، توانا بودند.

این، چیزی بود که لازمه کار، و شرط وصایت و خلافت ایشان بود و البته به تصریح مجموعه‌ای از روایات و اخبار گوناگون - که احتمال کذب و جعل در جمیع آنها راه نمی‌تواند داشته باشد - این اوصیا، بارها از نهانی‌ها نیز خبر داده‌اند و کراماتی که بر آگاهی ایشان از برخی امور غیبی دلالت دارد، از ایشان صادر شده است.

البته به پیامبر ﷺ و نه این پیشوایان پاک علیهم‌السلام، احاطه‌ای بر غیب نداشتند. این، از قرآن کریم و سنت‌های قطعی و واقع ملموس تاریخی، به روشنی مستفاد می‌شود. اگر چه به وحی و الهام الهی و...، گاه از امور و جوانبی از غیب، خبر داده‌اند - و البته این پایه از غیبدانی ایشان نیز اکتسابی بوده، نه ذاتی، و واجد علم به جمیع نهانی‌ها و امور غیبی نبودند.

ادعای کسانی که پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام را بر جمیع معلومات و اعیان و افراد و امور، محیط شمرده‌اند، ادعایی بی پایه است که در برابر صریح قرآن و سنت و واقع تاریخ، تاب پایداری نمی‌آورد.

طرح مسئله

مسلمانان، هم‌داستان‌اند که جبرئیل برای پیامبر ﷺ وحی می‌آورد. پیامبر خدا، به گزارش قرآن و سیره در انتظار وحی بود و برای رسیدن پاسخ برخی پرسش‌ها و... چشم به راه می‌ماند و حتی از دیر رسیدن وحی، نگران و دغدغه‌مند می‌شد.^۱ این

۱. در این مورد، رجوع کنید به شأن نزول ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ (سوره ضحی، آیه ۳) در الثبیان، شیخ طوسی، ج ۱۰ ص ۳۶۸؛ مجمع البیان، طبرسی، ج ۱۰ ص ۳۸۱؛ الکشاف، زمخشری، ج ۶ ص ۲۶۳ و....

۴۳۶ مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی ثقة الاسلام کلینی / ج ۴

وحی که این اندازه انتظار کشیدنی بود، چه بود؟ آیا مطالبی بود که پیامبر ﷺ به همان تفصیل و پیش از رسیدن آن، بدان آگاهی داشت؟!

خداوند، در قرآن تصریح می‌کند که داستان برخی فرستادگان را برای واپسین پیامبرش گفته و برخی را برای او نگفته است.^۱ آیا پیش از آن که به تدریج و درازنای عمر نبوت، این داستان‌ها به پیامبر خدا گفته شود - و حتی تصریح گردد که اینها اخبار غیبی است که به او داده می‌شود -، او از آنها مطلع بوده است؟!

خداوند، در قرآن تصریح کرده است که برخی منافقان، در پیرامون پیامبر خدا هستند که در نفاق، چیره‌دست و پیگیرند و پیامبر ﷺ آنها را نمی‌شناسد، ولی خداوند، آنها را می‌شناسد:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْبِفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَيْنَا عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾.^۲

آیا ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ﴾، با فرض احاطه نبی بر جمیع نهانی‌ها سازگار است؟^۳

۱. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَضَيْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَّمْ نَقْضِصْ عَلَيْكَ...﴾ (سوره غافر، آیه ۷۸).

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

۳. بر بنیاد این آیه، هیچ اشکالی به نبوت نبی وارد نیست، حتی اگر بسیاری از مسائل و احوال و حوادث پیرامون خود را نداند و بر جملگی احاطه نداشته باشد.

به قول شیخ مفید در مسئله مورد تصریح همین آیه: «وَأَلَيْسَ بِمُنْكَرٍ أَنْ يَسْتُرَ اللَّهُ عَنْ نَبِيِّهِ نِفَاقَ كَثِيرٍ مِنَ الْمُنَافِقِينَ...» (المسائل السُّرُوبِيَّة، ص ۹۴).

ابن طاووس نیز چنین تصریحی به مناسبت همین آیه دارد (ر. ک: سعد السُّعُود، ص ۲۲۳).

از منظری، توجه بر انگیزتر از این آیه، آیتی دیگر است که می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (سوره...، آیه ۹).

شریف مرتضی علم الهدی، در تفسیر «مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» می‌نویسد: «... والمُرَاد بِالآيَةِ: أَنَّنِي لَا

اوصیای پیامبر خدا نیز چنین بودند. برای آگاهی بر پاره‌ای از احوال و حوادث، خبرستان می‌فرستادند، از مردم پرسش می‌کردند و... و بر غیب، احاطه نداشتند.

جانِ کلام را متکلم برجسته شیعه، شیخ مفید، در المسائل العکبریّة، چنین بیان می‌کند:
الشَّيْخَةُ... إِنَّمَا إِجْمَاعُهُمْ ثَابِتٌ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ يَعْلَمُ الْحُكْمَ فِي كُلِّ مَا يَكُونُ، دُونَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِأَعْيَانِ مَا يَحْدُثُ وَ يَكُونُ عَلَى التَّفْصِيلِ وَ التَّفْهِيمِ؛^۱

شیعیان... بر این هم‌داستان‌اند که امام، حکم هر رُخدادی را می‌داند، بی آن‌که به عین هر رُخداد، عالم باشد و از یک یکِ امور، به تفصیل و تمییز، باخبر باشد.

نظر شیخ مفید

سخن مهم شیخ مفید در المسائل العکبریّة که علامه مجلسی نیز در مرآة العقول^۲ آن را نقل می‌کند، البتّه با این که امامان علیهم‌السلام پاره‌ای از امور غیبی، و نه جمیع این امور را از ره‌گذر اعلام و آگاهی بخشی خداوند متعال بدانند، منافاتی ندارد، مفید خود در أوائل المقالات، تصریح کرده و گفته است:

→ أدری ما یفعلُ بی و لا یبکم من المنافع و المضارّ الدنیویة کالصحة و المرّض، و الغنی و الفقر، و الخصب و الجذب؛ و هذا وجه صحیح واضح لا شبهة فيه. و يجوزُ أيضاً أن یريد: أنسی لا أدری ما یحدثه الله من العبادات و یأمرنی به و إیّاکم من الشرعیات و ما ینسخ من الشرعیات و ما یقرّ منه و ینتدّم لأنّ ذلك کلّه مغیب عنه؛ و هذا یلیق بقوله تعالی فی أوّل الآیة: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ﴾ و فی آخرها: ﴿إِنْ أَنْتَبِعِ إِلَّا مَا یُوحى إِلَیَّ﴾ (رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۱۰۵).

به عقیده برخی دیگر از پیشوایان دانش تفسیر، محدودی نیست که آیه، حتی ناظر به جوانب آخروی باشد و البتّه مراد عدم اطلاع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از پاره‌ای جزئیات و تفصیلات ثواب خود و دیگر مؤمنان، و عقاب منافقان و کافران بوده باشد (ر.ک: متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲ ص ۱۴، الصافی، ج ۶ ص ۴۵۰). زمخشری نیز آورده است: «يجوز أن يكون نفيًا للدرایة الْمُفَصَّلَة» (الکشاف، ج ۳ ص ۵۱۷).

درباره این آیه شریفه، همچنین، ر.ک: مجمع البیان، ج ۹ ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۱. المسائل العکبریّة، ص ۶۹.

۲. ر.ک: مرآة العقول، ج ۳ ص ۱۲۵. این گفتار مفید را مجلسی ثانی در بحار الأنوار (ج ۴۲ ص ۲۵۷) نیز نقل کرده است.

۴۳۸ مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی ثقة الاسلام کلینی / ج ۴

إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَدْ كَانُوا يَعْرِفُونَ ضَمَائِرَ بَعْضِ الْعِبَادِ وَيَعْرِفُونَ مَا يَكُونُ قَبْلَ كَوْنِهِ؛

امامان آل محمد ﷺ، گاه ضمائر برخی از بندگان را می‌دانستند، و گاه از آنچه رخ می‌داد، پیش از رخ دادنش باخبر بودند.

و البته همو، بی‌درنگ می‌افزاید:

وَلَيْسَ ذَلِكَ بِوَاجِبٍ فِي صِفَاتِهِمْ، وَلَا شَرْطًا فِي إِمَامَتِهِمْ، وَإِنَّمَا أَكْرَمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَاعْلَمَهُمْ إِيَّاهُ لِلطُّفِّ فِي طَاعَتِهِمْ وَالتَّمَسُّكِ بِإِمَامَتِهِمْ. وَ لَيْسَ ذَلِكَ بِوَاجِبٍ عَقْلًا، وَ لِكِنَّهُ وَجِبَ لَهُمْ مِنْ جِهَةِ السَّمَاعِ؛^۱

این، نه از صفات لازم برای ایشان بود، نه شرط امامتشان؛ بلکه تنها خدای تعالی از برای آن که لطفی^۲ [از برای خلائق]، باشد در اطاعت ایشان و تمسک به امامتشان، ایشان را بدین موهبت، گرامی داشته و از این نهانی‌ها آگاهانیده است. این مطلب (آگاهی امامان از برخی امور نهانی)، واجب عقلی نیست (یا: عقل، آن را لازم نمی‌شمرد)، لیکن از طریق نقل، در حق ایشان ثابت گردیده است.

تأکید شیخ مفید بر آن بود که دانستن رُخدادها و حوادث، و شناختن یکایک امور و موارد عینی، شرط امامت نیست و ما بدین نکته که امام به جمیع چنین چیزهایی علم دارد، قائل نیستیم. علمی که لازمه امامت است و قدر متیقن علم امام نیز هست، علم به دین است، یا به تعبیر شیخ مفید، علم به احکام امور و رُخدادها.

نظر ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب، در کتاب کرامند متشابه القرآن و مختلفه می‌گوید:

التَّبِيُّ وَالْإِمَامُ يَجِبُ أَنْ يَعْلَمَا عُلُومَ الدِّينِ وَالشَّرِيعَةِ، وَلَا يَجِبُ أَنْ يَعْلَمَا الْغَيْبَ وَمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ، لِأَنَّ ذَلِكَ يُؤَدِّي إِلَى آتِهِمَا مُشَارِكَانَ لِلْقَدِيمِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ

۱. أوائل المقالات، تحقیق: ابراهیم الأنصاری، ص ۶۷؛ همان، تحقیق: مهدی محقق، ص ۲۱ (با ضبط

«للطف» به جای «اللطف»؛ همان، تحقیق شیخ الإسلام زنجانی و واعظ چرندابی، ص ۷۷.

۲. ناگفته پیداست که مقصود شیخ از «لطف»، در این جا، مفاد مُصطلح کلامی آن است، نه معنای لغوی آن.

مَعْلُومَاتِهِ وَ مَعْلُومَاتُهُ لَا تَتَنَاهَى...؛ وَ يَجُوزُ أَنْ يَغْلَمَا الْغَائِبَاتِ وَ الْكَائِنَاتِ
الْمَاضِيَاتِ أَوْ الْمُسْتَقْبَلَاتِ بِإِعْلَامِ اللَّهِ تَعَالَى لُهُمَا شَيْئاً مِنْهَا؛^۱

پیامبر و امام، واجب است که علوم دین و شریعت را بدانند، و واجب نیست غیب و آنچه را بوده است و خواهد بود، بدانند؛ زیرا این، بدان جا می‌انجامد که در همه دانسته‌های قدیم متعال (خداوند متعال که «قدیم» است) با او هتّیاز باشد، حال آن که دانسته‌های قدیم (خداوند)، نامتناهی است... و رواست که غائبات و کائنات گذشته یا آینده را به واسطهٔ اعلام و اخبار خدای تعالی به پیامبر و امام بدانند، البته پاره‌ای از آنها را.

ابن شهر آشوب، در این باره، کُشته شدن امیر مؤمنان علی علیه السلام را، نمونه وار، یاد کرده و گوشزد نموده است که بنا بر روایات، آن حضرت از کشته شدن خویش، آگاه بوده است و همچنین، قاتل خود را می‌شناخته است؛ ولی به عقیدهٔ ابن شهر آشوب، ممکن نیست که امام، از وقت دقیق^۲ کشته شدن خود، آگاه بوده باشد.^۳

ما را در این جا با درستی یا نادرستی مثالی که ابن شهر آشوب آورده است، کاری نیست؛ زیرا ای بسا بر خلاف رأی ابن شهر آشوب، آگاهی امام از وقت دقیق کشته شدن نیز روا باشد و از دیدگاه کلامی به بن بست نینجامد.^۴ نکته، تأکید و تصریح چنین بزرگانی است به مفهومی روشن که از «کتاب» و «سنت» و «واقع تاریخی» مستفاد می‌گردد، و آن، عدم احاطهٔ علمی امام است به غیب.^۵

۱. متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱ ص ۲۱۱.

۲. ابن شهر آشوب، تعبیر «علی التّعیین» را به کار برده که در متشابه القرآن چایی، به نادرست، «علی التّعییر» آمده است.

۳. متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱ ص ۲۱۱.

۴. سنح: تراثنا، ش ۳۷، ص ۷۲ (رسالة «علم الأئمة علیهم السلام بالغیب...»).

۵. عبد الجلیل قزوینی رازی - که ابن فندق به إعجاب او را «أبو الکلام و ابن بجدیة» (معارج نهج البلاغة، تحقیق: أسعد الطّیّب، ص ۱۵۸) می‌خواند، در بیانی طولانی در باب دانش پیشوایان دینی می‌نویسد: «... و

غالیان و مسئله علم امام

آنچه به این تصریحات، اهمیت فوق‌العاده می‌بخشد، پندار غلوآلود کسانی است که گمان کرده‌اند پیامبر و امام، بر تمامی عالم، احاطه علمی کامل داشته‌اند و بر بنیاد همین پندار، به تفسیر و تحلیل نصوص (متون دینی) نشسته‌اند و حتی این پندار شگفت و تناقض انجام را به تاریخ و فرهنگ شیعه تحمیل کرده‌اند و مدعی شده‌اند که بنا بر مذهب مختار شیعه دوازده امامی، خداوند متعال، علم همه چیز را به امامان علیهم‌السلام آموخته است و در آسمان و زمین، هیچ چیز بر ایشان پوشیده نیست.

چنین عقایدی، اغلب با استشهاد به ظاهر شماری از احادیث الکافی و بصائر الدرجات و... بی آن که حساسیتی بسنده در اطمینان از صدور یا دلالت احادیث به کار رود، در میان عوام شیعه، تبلیغ و ترویج می‌گردد.^۱

این در حالی است که اگر حدیثی بخواهد در باب جزئیات طهارت و نجاست و

مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با جلالت و رفعت و درجه نبوت در مسجد مدینه... ندانستی که بر بازار، چه می‌کنند و احوال‌های دگر تاجبرئیل نیامدی، معلوم وی نشدی...» (نقض، تصحیح: محدث‌ارموی، ص ۲۸۶). این که جز وحی و الهام، چه ابزارها و طرقی می‌توانسته است منجر به آگاهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام بر غیب باشد، جای پژوهشی درازدامن دارد. به عقیده شیخ مفید، توانمندی‌های خدادادی چون «تَوْسُم» و «تَفْرُس» هم که در اختیار برخی بندگان ویژه خداوند قرار می‌گیرد و در پاره‌ای از متون دینی بدانها اشارت رفته است، لزوماً علم‌آور نبوده، ای بسا بیش از «ظن» به حاصل نیاورند (در این باره ر.ک: المسائل العکبریة، ص ۹۷).

۱. برای نمونه، ر.ک: امرأ هستی، سید ابوالفضل نبوی قمی، بویژه ص ۸۳ و ۸۴ و ۳۲۴ و ۳۲۹؛ تجلی ولایت، محمد هادی شیخ الاسلامی، ص ۳۰۳، ۳۲۱ و ۳۵۶؛ ولایت کلبه، میرجهانی طباطبایی، ج ۱، ص ۱۶۷-۲۵۴؛ الولاية التكوينية بين القرآن والبرهان، القطيفي، ص ۸۳ و ۸۴. جالب است که این گونه عقاید، در توضیح و تعلیق بر آثار مخالفان چنین باورهایی نیز مجال طرح داده می‌شود. برای نمونه، ر.ک: أوائل المقالات، دارالمفید، ص ۳۱۳ (تعلیق آقای ابراهیم انصاری زنجانی، که در آغاز آن می‌گوید: «... عَلَّقْتُهَا... توضیحاً لبعض عباراته و مقاصده»).

علم امامان در اصول «الکافی» ۴۴۱

نکاح و طلاق سخن بگویند، به اقتضای شیوهٔ فقهی مرسوم، بدون تحقیق در سند و محتوا، و همچنین سازگاری یا ناسازگاری آن با دیگر احادیث و حتی استنباط قدمای فتوای مشهور و... رها نمی‌شود که نباید هم بشود.

می‌دانیم که غالیان، بویژه در سده‌های دوم و سوم هجری، کوششی سخت در جعل و تحریف احادیث و پراکندن اندیشه‌های خود در موارث مکتوب شیعه کرده‌اند و درست از همین رو پیشینهٔ محدثان برجسته و متکلمان شاخص شیعه در آن اعصار، تا سده‌های چهارم و پنجم، از حساسیتی ویژه نسبت به غلات و رواایب اندیشه و عمل ایشان، تهی نبودند و تا حدودی در طرد و نفی افکار و عقاید غالیان، کامیاب شدند.

در یغمانده، در ادوار اخیر، نسبت به پاره‌ای از موارث مکتوب و احادیث بر یافتهٔ غالیان، از سوی شماری از فاضلان و نخبگان شیعی، اقبالی و رویکردی متفاوت صورت پذیرفته است و کسانی با این ذهنیت‌ها حتی از متون دینی استوار و متن‌های غیر غالیانه نیز تفاسیر و تأویلی غلوآلود به دست داده و می‌دهند.

بررسی علل و عوامل چنین رویکرد خطرناک و گرایش بیم‌انگیزی، نیاز به کندوکاو بسیار در اندیشه‌های حاکم و انگیزه‌های مؤثر در فکر و فرهنگ شیفتگان و مروّجان موارث و افکار غلوآلود دارد. چنین بررسی فراخ‌دامنه‌ای، در حوصلهٔ این مقال نیست؛ لیکن از اشارتی بدان، نمی‌توان تن زد.

متصوّفه و مسئله علم امام

چند سده پس از آغاز غیبت کبرا، تصوّف که تا پیش از آن، عمدتاً در جهان اهل تسنّن بالیده بود و رنگ و رویی سنیانه داشت،^۱ به مرور با تشیّع، آشتی کرد و در آمیخت و با ظهور شخصیت‌های برجسته‌ای چون سید حیدر آملی، انبوهی از اندیشه‌های ابن عربی مآبانانه، به حوزهٔ فرهنگ شیعی راه یافت و هاضمهٔ فکری و فرهنگی جامعهٔ

۱. سنح: تبصرة العوام، تصحیح: عباس اقبال، ص ۱۲۲.

۴۴۲ مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی ثقة الاسلام کلینی / ج ۴

شیعه، برای استقبال از میراث تصوّف (با تمام اَحمال و اَنقالی که بر خود داشت)، تمرین داده شد.

ظهور سلسله صفویه - که خاستگاهی خانقاهی داشتند و علی‌رغم دگرسازی پاره‌ای از رویکردهای صوفیانه، در درازنای فرمان‌روایی خویش، رنگ و لعاب متصوّفانه را تا بر افتادن به واسطه شورش افغانان، حفظ کرد -^۱ بر شدت تأثیر تصوّف بر تشیّع افزود؛ تأثیری که تا امروز با همه تغییراتی که در شتاب آن پدید آمده، ادامه داشته است.

رواج رأی‌ها و نگرش‌های صوفیانه و اشتها منقّب و مقامات گزاف آلودی که متصوّفان برای مشایخ خویش قلم زده‌اند، بی‌گمان، از عوامل زمینه‌ساز «اقبال به احادیث بر یافته‌های غالیانه» یا «خوانش غالیانه از متشابهات اخبار»، بوده است. برای نمونه، دِه‌دار شیرازی، در توجیه فقره «أنا بكلّ شیء علیم» از حدیث ساختگی و منکر موسوم به «خطبة البیان»، درست از چنین دری در می‌آید که:

از خوشه‌چینان خرمن آن جناب ولایت‌مآب، منقول است که: عالم نزد عارف، چون سفره است پیش نظرش انداخته. و از قُدوة الأولیاء، خواجه بهاء الدین نقشبند، منقول است که: عالم نزد عارف، چون پشت ناخن اوست. و از سیّد التّابعین، اویس قرنی رضی الله عنه روایت آمده که گفت: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ». و از حضرت قطب الأولیاء العارفين المحققین، الشیخ الحاج محمد بن أبی النّجم الخنجی - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ العزیز - آمده که: بر اولیای امت محمّد، سرّ خلقت پشه پوشیده نیست. و هرگاه حال خوشه‌چینان این باشد، چه گمان می‌رود در حقّ صاحب خرمن؟!^۲

۱. پیامدهای بقای رسوبات خانقاهی در فضای دوره صفوی را می‌توان در آثار بزرگانی چون مجلسی ثانی (م ۱۱۱۰ ق) ملاحظه کرد که علی‌رغم ناهمسویی با متصوّفه و پاره‌ای انتقادات شدید اللحن نسبت بدیشان، در دیباجة زاد المعاد (اسلامیه، ص ۳) از «صوفیان صفوت‌نشان» سخن به میان آورده است و ترجمه فرحة الغری را به «کما قال المولوی...» (ص ۱۴۵) ختم می‌کند.

۲. شرح خطبة البیان، دِه‌دار شیرازی، ص ۵۷.

وی، همچنین تصویری صوفی‌پسند و ابن عربی‌مآبانانه از امیر مؤمنان علی علیه السلام به دست می‌دهد، باشد که توجیه‌گر چنان کلامی باشد:

وجودش من حیث الإتحاد بالحقیقة المحمّدیة صلی الله علیه و آله، شامل جمیع جزئی و کلی ممکنات است و روحش آیینۀ تجلّی ذات مع جمیع الأسماء والصفات ... و چون نفس خود را دانسته، جمیع مندرجات نفس را نیز دانسته. پس جمیع اشیا را دانسته و از این خبر فرموده:

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۱.

اینچنین در هم بافتنی‌های فریبنده که با معجون‌های حق و باطل، و رطب و یابس، اذهان و عقول را مسحور و مدهوش می‌کنند، از سده هفتم تا کنون، در تاریخ فرهنگ ما، خریداران بسیار داشته‌اند و هم‌امروز هم در درخشان‌ترین مراکز علمی سنتی و جدید ما، کسانی هستند که در برابر جهان‌بینی منبعث از فتوحات و فصوص، دامن از کف می‌دهند.

ارزیابی این شیفتگی، خواست این سخنگاه نیست؛ و البته به جای خویش، بایسته است. قصد ما از استشهاد به تفکرات و تقولات امثال دهدار شیرازی، توجه دادن به زمینه مناسبی است که چنین تفکرات و تقولاتی برای پذیرش رأی‌های غالیانه در عرصه دین‌شناسی پدید آورده‌اند.

اخباریان و مسئله علم امام

نوعی اخبارگرایی افراطی که بویژه در برخی اخباریان عصر صفوی نمود یافت، همدوش با تفکر متصوفانه غلوگرا، سبب‌ساز اتکایی حشویانه بر اخبار موضوع و مشکوک، و تمسک افراطی به ظواهر بعضی احادیث عقیدتی و اخلاقی گردید. هر چند با بالاگرفتن نزاع اصولیان و اخباریان و غلبه اصولیان، تفکر اخباری در حیطة فقه مصطلح، کم‌رنگ شده، در حیطة عقاید و اخلاق، آسیب معتناهی ندید و علی

۴۴۴ مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی ثقة الاسلام کلینی / ج ۴

الخصوص با تکیه بر تفکرات متصوفانه شایع - که توسط فلسفه صدرایی نیز بیش و کم حمایت می‌گردید - ، تا اندازه‌ای رشد و توسعه نیز یافت.

در این فضای غبارآلود که تمایل به اندیشه‌های غالیانه در آن فراوان بوده، کسانی با تکیه بر پاره‌ای احادیث که موهم احاطه علمی امامان بر تمامی عالم بوده است، و در حالی که معمولاً صحت صدور این احادیث، مغفول افتاده یا مفروغ عن گرفته شده، درباره مسئله علم امام، به داوری و نتیجه‌گیری پرداخته‌اند.

گروهی دیگر نیز، از جمله افرادی بیرون از حوزه تشیع، با نظر به استنادات و نتیجه‌گیری‌های گروه پیش‌گفته، احادیث و موارد ماثور امامیه را به باد انتقاد گرفته، با تکیه بر قرائت و تفسیر و برداشت گروه یاد شده، - به زعم خویش، خطاً بطلان بر اهمیت فراوان کتاب‌هایی چون الکافی و بزرگانی چون کلینی کشیده‌اند.

فارغ از مسئله صحت صدور آن احادیث، به پندار نگارنده این سطور، آنچه زبان طاعنان را بدین سان گشوده و تعارضی بین میان اندیشه استوار متکلمان برجسته‌ای چون شیخ مفید و سید مرتضی، و روایات این بحث در کتابی چون الکافی افکنده است، نااستواری روش و بینش برخی نویسندگان و حدیث‌پژوهان است، هم در فهم نص، و هم در جمع میان احادیث و ادله.

حاجت به تذکار نیست که در چنین بحث‌های دقیقی، لغزش‌های کوچک و کاستی‌های خرد، به کج‌روی‌هایی بس بزرگ می‌انجامد.

علمای متأخر و مسئله علم امام

گروهی از محققان، پنداشته‌اند که مقتضای جمع بین آیات و روایات، آن است که معنی نفی غیب از معصومان، این است که از پیش خود غیب ندانند و آنچه... می‌دانند، به وسیله وحی یا الهام از طرف خداست.^۱

۱. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲ ص ۷۸۱. اصل سخن، از مرآة العقول است (ر.ک: مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۱۷. همچنین سنخ: ولایت کلیه، میرجهانی طباطبایی، ج ۱، ص ۱۷۳).

این سخن صحیح است، ولی دقیق نیست و با مدّعی برخی غلوزدگان که می‌پندارند تنها تفاوت علم امام یا پیامبر با علم خدا، این است که علم خدا، ذاتی است و علم امام یا پیامبر، اکتسابی است، چندان فرقی ندارد؛ در حالی که صریح قرآن، آن است که خداوند، چیزهایی می‌داند که پیامبرش را از آنها بی‌اطلاع نهاده است.^۱ نیز صریح تاریخ، آن است که امامان پاک علیهم‌السلام در بسیاری از امور روزمره و اعیان و حوادث، از دیگران کسب اطلاع می‌کرده‌اند (مثلاً از فلان شخص، در باب بهمان واقعه، کسب خبر می‌کرده‌اند یا کسی را برای خبر آوردن، گسیل می‌داشته‌اند).

مایه تعجب، بل تأسف است که برای نمونه، مرحوم آیه الله شیخ محمدباقر کمره‌ای - تَعَمُّدَهُ اللهُ بِعُقْرَانِهِ -، خود بر ترجمه اصول الکافی، به صراحت می‌نویسد:
آیات و اخبار وارده در این که امام یا پیغمبر، غیب نمی‌داند، در شمار آیات و اخبار متشابهه قرار می‌گیرد و باید برای آنها، دنبال معنای صحیحی بود.^۲

به عبارت دیگر، صریح قرآن و سنت قطعی را باید تأویل کرد و صریح تاریخ را باید به دور افکند و آن گاه، پایه اتکار را بر فرض‌های خود و روایاتی نهاد که اغلب آنها، اگر نه همه آنها، از حیث صدور، محل تردید و تأمل اند.

نقد دیدگاه مرحوم کمره‌ای

این بنده، با همه احترامی که برای خدمات دینی مرحوم کمره‌ای قائل است و با این که آن مرد خدوم را به واسطه پاره‌ای جفاها که بر او رفته، از مظلومان تاریخ فرهنگ معاصر می‌داند،^۳ از طرح پیشنهادی و روش‌شناسی (متدولوژی) مختار ایشان برای مواجهه با چنین مسئله‌ای به‌جد، در شگفت و آسف شده، و بی اختیار، با خود

۱. سنج: سوره توبه، آیه ۱۰۱.

۲. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۷۸۴.

۳. درباره زندگانی و کارنامه مرحوم کمره‌ای، ر.ک: جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ایران (۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ ش).

رسول جعفریان، چ ششم.

زمزمه می‌کند:

کرده‌ای تأویل، حرف بگر را خویش را تأویل کن، نبی ذکر را.^۱
 بنا بر پیشنهاد مرحوم کمره‌ای و هم‌اندیشان ایشان،^۲ امی پرسش‌های روزمره و
 احوالپرسی‌ها و استفسارها و کسب خبرهای معصومان علیهم‌السلام، جنبه حقیقی نداشته‌اند و
 باید تأویل شوند. آیا این نه، مستلزم چیزی از سنخ تخصیص اکثر است که قبح آن آبر
 دیده‌وران، پوشیده نیست؟

بررسی احادیث در باره علم امام

نادرستی انگاره احاطه علمی امام بر تمامی عالم، به جای خود روشن است؛ ولی از
 سوی دیگر، این هم که احادیثی که اصحاب آن انگاره، گواه سخن خویش می‌گیرند،
 لزوماً چنان دلالتی داشته باشند، از بن، محل تأمل است. حتی انگاره‌هایی مانند این که
 امام هرگاه بخواهد از هر چیزی باخبر شود، از آن باخبر خواهد شد و مستند شدن
 چنین انگاره‌ای به احادیث کافی، جای مناقشه دارد. در کافی می‌خوانیم:

عَنْ عَمَّارِ السَّاباطِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْإِمَامِ يَعْزَمُ الْعَلِيمُ؟ فَقَالَ: لَا،
 وَ لَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْزَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ،^۳

از عمار ساباطی منقول است که گفت: از امام صادق عليه السلام درباره امام پرسیدم که: آیا
 غیب می‌داند؟ فرمود: نه؛ لیک چون خواهد که چیزی را بدانند، خداوند، او را بدان
 می‌آگاهاند.

۱. مثنوی معنوی، ط. لاهوتی، دفتر اول ۹۸ بیت: ۱۰۸۰.

۲. آقای محمد هادی شیخ الاسلامی که از هواداران نظریه احاطه علمی امام به همه عالم است، نیک دریافته
 که حمل معظم پرسش‌ها و گفتارهای عادی امامان علیهم‌السلام بر مجاز و ترفند، قبیح است و درست از همین
 روی، در پی راه حل برآمده است (ر.ک: تجلی ولایت، ص ۳۲۵). البته ایشان راه حلی پیشنهاد کرده که
 دست کم برای بنده، هیچ مفهوم نیست و فوق العاده تکلف آمیز، بل عین تناقض به نظر می‌رسد.

۳. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۹۶ (ترجمه حدیث، از نگارنده است).

این معنا که افزون بر این حدیث، در هر سه حدیث یک باب الكافي،^۱ مورد تصریح قرار گرفته (یعنی این که: امام، هر گاه بخواهد بداند، می داند)، علی الظاهر، به قید یا قیودی مقید است.

در نهج البلاغة، گفتاری از امیر مؤمنان علیه السلام منقول است که بنا بر سرنویس آن، به یک چند پیش از دیده از جهان فرو بستن آن حضرت، تعلق دارد. در این گفتار آمده است:

أَيُّهَا النَّاسُ! كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ مَا يَفْعَلُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ؛ وَ الْأَجَلَ مَسَاقُ النَّفْسِ؛ وَ الْهَزْبُ مِنْهُ مَوَافَاتُهُ. كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْتُونٍ هَذَا الْأَمْرِ. فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ!^۲

این سخن روشن و صریحی است که: «كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْتُونٍ هَذَا الْأَمْرِ...». پیداست امام علیه السلام چیز یا چیزهایی را در باره مطلق مرگ (یا: مرگ خویش، آن سان که بعضی از شارحان نهج البلاغة استنباط کرده اند)، می جست است و علی رغم تمایل به علم بدان، به مقصود خویش نرسیده است و «فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ»، معنایی جز این نمی تواند داشته باشد.^۳

این حدیث نهج البلاغة را در الكافي نیز می بینیم.^۴ در بعضی متون قدیمی دیگر، همچون مروج الذهب مسعودی نیز آمده است^۵ و بر روی هم، از احادیثی است که مورد پذیرش، واقع شده است.

۱. ر.ک: همان، ص ۲۹۷ و ۲۹۸.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۸ (الطهارة، باب سیزدهم).

۳. سنن: شرح نهج البلاغة، ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰۹؛ الدبیح الوضی، ج ۳، ص ۱۱۸۷؛ إرشاد المؤمنین، ج ۲، ص ۲۱؛ بهج الصباغة، ج ۱۱، ص ۲۸-۳۰؛ توضیح نهج البلاغة، شیرازی، ج ۲، ص ۳۵۴ و ۳۵۵.

علامه مجلسی، در مرآة العقول (ج ۳، ص ۲۹۶)، تأویلی را پسندیده که هم دور از نص است، و هم ناهمخوان با فهم شارحان نهج البلاغة است مجلسی، خود به این نکته اخیر، اشاره کرده است.

۴. ر.ک: اصول کافی، ترجمه و شرح کمره ای، ج ۲، ص ۴۲۳؛ مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۹۳.

۵. ر.ک: نهج الصباغة، ج ۱۱، ص ۲۶.

پس گویی این که امامان هر گاه بخواهند، می‌دانند، ناظر به دانستنی‌های لازم در امر امامت است؛ یعنی همان چیزهایی که قوام دریافت بدانهاست و علم دین. به عبارت دیگر، این دسته از احادیث الکافی در مقام بیان آن‌اند که لوازم امامت، بی‌دریغ در اختیار امام قرار می‌گیرند، نه هر چیزی که امام، آهنگ دانستن آن کند. البته ای بسا چیزهای بسیاری بیرون از این حوزه باشد که وقتی امام بخواهد، خداوند، علم آنها را در اختیار او قرار می‌دهد؛ لیک علی الظاهر، اطلاق آن ملازمه خواستن و دانستن، به دایره‌ای ویژه راجع است.

در الکافی، در حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شده، آمده است:

أَتْرُونَ أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَفْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ، ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ
أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَقَطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامٌ
دِينِهِمْ؟!^۱

در این نص، آشکارا مواد علمی لازم برای امام که خداوند باید در اختیار او قرار دهد تا نقض غرض نشود، پاسخ آن مسائل و تفصیل آنها، مباحثی قلمداد می‌گردد که بر امامان عرضه می‌شده و قوام دین بدانهاست. به نظر می‌رسد تأکید و استدلال وارد به «ما يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامٌ دِينِهِمْ»، نشان می‌دهد که در عدم اخفای اخبار آسمان‌ها و زمین نیز - که پیش‌تر در گزاره‌ای مطرح شده -، آنچه عدم اخفای آن لازم است، همین گونه اخباری باشد که قوام دین بدانهاست، نه جمیع اخبار. وانگهی، اگر کسی مدعی شود مراد گوینده، مطلق اخبار آسمان‌ها و زمین بوده است، این پرسش پیش می‌آید که آگاهی از جمیع اخبار آسمان‌ها و زمین، چه ربطی به زیربنای سخن، یعنی «افتراض طاعت اولیا بر عباد» دارد؟

بنا بر این نص، امام باقر علیه السلام فریضه بودن طاعت از امامان را بر بندگان خدا مطرح

۱. أصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۳۰۸.

کرده است تا آنچه را لازمه آن است، تثبیت نماید. لازمه فریضه بودن طاعت امام، کارآمدی او در زمینه کاری است که بر عهده او نهاده‌اند و به عبارت دیگر، کارآمدی و بصیرت او در «مِمَّا فِيهِ قِوَامٌ دِينِهِمْ».

در میان سلف، هیچ متکلم برجسته‌ای را نمی‌شناسیم که آگاهی از جمیع اخبار آسمان‌ها و زمین را لازمه امامت و «شرط» آن قرار داده باشد. از همین رو، اگر مراد از «أخبار السماوات والأرض»، مطلق اخبار باشد، نه آنچه به «قوام دین» راجع است، بالطبع، این بخش نص از سیاق سخن بیرون می‌افتد؛ چه، سیاق سخن متوجه آن است که با تکیه بر اصل «امامت»، «لازمه» این اصل را مطرح سازد و تثبیت کند، نه آنچه را که «شرط» و «لازمه» شمرده نمی‌شود، خصوصاً با توجه به ذهن و اندیشه مخاطبان که می‌بایست اقناع می‌شده‌اند.

روایاتی را که می‌گویند: امامان، به «ما کان» و «ما یکون» و «ما هو کائن» عالم‌اند،^۱ می‌توان بر همین علم لازم امامت، حمل کرد؛ یعنی امامان، پاسخگوی جمیع مسائل دینی گذشته و حال و آینده هستند.

در الکافی، روایتی هست که گفتگویی را میان هشام بن حکم و امام صادق علیه السلام گزارش می‌کند و در پایان آن گفتگو، امام علیه السلام خاطر نشان می‌نماید که حجّت خداوند، باید بتواند پاسخگوی خلق باشد. روایت، این است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِمَنْ عَنِ خَمْسَمِئَةِ حَرْفٍ مِنَ الْكَلَامِ، فَأَقْبَلْتُ أَقْوَلَ: يَقُولُونَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: فَيَقُولُ: قُلْ كَذَا وَكَذَا. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! هَذَا الْحَلَالُ وَهَذَا الْحَرَامُ أَغْلَمَ أُنْثَى صَاحِبُهُ وَأَنْتَ أَغْلَمَ النَّاسِ بِهِ، وَهَذَا هُوَ الْكَلَامُ.

فَقَالَ لِي: وَيْنِكَ، يَا هِشَامُ! لَا يَخْتَجُّ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عَلَى خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَا يَخْتَاجُونَ إِلَيْهِ.^۲

۱. ر.ک: همان، ص ۳۰۴-۳۱۰.

۲. همان، ص ۳۱۰. در مأخذ، «لا» در «لَا يَخْتَجُّ» درون قلاب قرار دارد.

۴۵۰ مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی ثقة الاسلام کلینی / ج ۴

به زعم راقم، آنچه در این حدیث، اطلاعی بدیع محسوب می‌شود، تبیین نحوه نگرش عالم شیعی برجسته‌ای چون هشام بن حکم به امام است. هشام، امام را پاسخگوی پرسش‌های فقهی می‌دیده است و شاید در مقایسه با فقیهان بزرگ آن عصر - که به نوعی از برجسته‌ترین عالمان دین محسوب می‌شدند -، به همین بُعد از شخصیت امام توجه داشته است. لذا عالم بودن آن حضرت را نیز در همان بُعد فقهی معنا می‌کرده است. پس از آن، متوجه مقام امام به عنوان یک عالم کلام نیز شده است.

به عبارت دیگر، حتی شیعیان نخبه‌ای چون هشام بن حکم که بالطبع، امام خود را مردی «عالم» می‌دانستند، در تفسیر این واژه و تعیین حیطه اشتغال و گستره دلالت آن، به زمینه‌هایی خاص نظر داشتند.

بر این بنیاد، طبیعی است اگر امام در گفتگو با چنین اشخاصی، از علم فوق العاده خود سخن بگوید، بر انصراف ذهنی مخاطب به «زمینه‌های خاص»، تکیه داشته باشد؛ یعنی توقع داشته باشد که مخاطبان، به حسب آنچه از او به عنوان امام انتظار می‌رود، این سخن را بفهمند و مثلاً او را دارای علم فوق العاده و بی‌هیچ کاستی در زمینه‌هایی چون قرآن و سنت و عقاید و احکام بدانند، نه مثلاً صنعت شمشیرسازی یا فن کوزه‌گری.

چنین قواعدی بر عرف گفتگو حاکم‌اند. وقتی شما را به کتاب‌خانه‌ای می‌برند یا به نزد طبیبی راه‌نمایی می‌کنند و می‌گویند: «اکنون می‌توانی هر پرسشی که داری، از این شخص پرسی؟»، گستره دلالت این «هر پرسشی» به حسب مقام و کارکرد شخص مورد نظر، معلوم است. در مورد کتابدار، آن «هر پرسشی» به حیطه آگاهی‌های کتابداری باز می‌گردد و در مورد طبیب، به گستره دانش پزشکی.

علامه مجلسی، در شرح حدیث: «يُبَسِّطُ لَنَا الْعِلْمَ فَتَعَلَّمْ وَ يُقَبِّضُ عَنَّا فَلَا تَعَلَّمْ»^۱

می نویسد:

وَلَوْ عَمَّ الْقَبْضُ وَ التَّبَسُّطُ فِي جَمِيعِ الْعُلُومِ فَلَا بُدَّ مِنْ تَخْصِيصِهِ بِغَيْرِ مَا يَخْتَلِجُ
النَّاسَ إِلَيْهِ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ، بَلْ كُلُّ مَا يُسْتَلَوْنَ عَنْهُ، فَإِنَّهُ قَدْ وَرَدَ أَنَّهُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ
يُسْتَلُّ عَنْ أَمْرٍ وَ يَقُولُ: «لَا أَدْرِي»^۲.

حدیثی از بصائر الدرجات که علامه مجلسی در مرآة العقول^۳ آن را گواه گرفته، تصریح

می کند که علم امام در حلال و حرام، افزوده نمی شود:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، مَوْلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ سُلَيْمَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! سَمِعْتُكَ وَ أَنْتَ تَقُولُ غَيْرَ مَرَّةٍ: لَوْلَا أَنَا نَزَادَ
لَا نَفِدْنَا. قَالَ: أَمَّا الْخَلَالُ وَ الْحَرَامُ، فَقَدْ وَ اللَّهُ أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ بِكَمَالِهِ، وَ مَا يَزَادُ
الْإِمَامُ فِي خَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ. قَالَ: فَقُلْتُ: فَمَا هَذِهِ الزِّيَادَةُ؟ قَالَ: فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ سِوَى
الْخَلَالِ وَ الْحَرَامِ.^۴

آن توضیح مجلسی و این روایت بصائر، به ناگزیر، مؤید آن است که آنچه امام عليه السلام به
«ما كان و ما يكون و ما هو كائناً» آن علم دارد، معلومات گستره حلال و حرام، یا به
تعبیر ما: دین شناسی لازم برای امام است.

بی پرده باید گفت: فرض این که امام به «همه چیز» علم دارد و در عین حال، از
طریق یا طرّقی به علم او افزوده می شود که در روایات، آمده و پیوسته، مورد استقبال
اخبارگرایان بوده است، از بن، فرض معقولی نیست. برای آن که چیزی بتواند بر علم
امام افزوده شود، باید دامنه آن «همه چیز» پیش گفته محدود گردد تا جایی برای افزوده

۱. همان، ص ۲۹۰.

۲. مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۱۰.

۳. ر.ک: همان، ص ۱۰۷.

۴. بصائر الدرجات، تحقیق: المعلم، ج ۲، ص ۲۵۵؛ همان، تحقیق: کوجه باغی، ص ۴۱۳ (با اندکی
دگرسانی).

شدن باشد.

اینک اگر بگوییم: آن «همه چیز»، «همه چیز در حوزه دانستنی‌های لازم برای امام» است که وی به آن علم دارد و آن‌گاه، علم او به امور دیگر و حوادث جزئی و آعیان و افراد، به مرور افزوده می‌شود، دیگر چنان تناقض و ناسازگاری‌ای در میان نخواهد بود.

در خطبه‌ای از نهج البلاغه آمده است:

أَيُّهَا النَّاسُ! سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ،
قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلَيْهَا فِتْنَةٌ تَطَّأُ فِي خِطَابِهَا وَ تَذْهَبُ بِأَخْلَامِ قَوْمِهَا.^۱

محل سخن، عبارت «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» است. این به چه معناست که امیر مؤمنان علی علیه السلام به راه‌های آسمان، آگاه‌تر باشد تا راه‌های زمین؟ یک راه آن است که بگوییم: این عبارت، متضمن نوعی شیگرد ادبی و ترفند بیانی است و مراد، آن نیست که حقیقتاً امام علیه السلام آن را بیش از این می‌شناسد؛ بلکه با این شیگرد، تأکید فرموده که هر گاه به آسمان - که دور از دسترس است - آگاه باشد، بالطبع و بالتبع، به زمین که در دسترس تر است، نیکی آگاه است، و این، تعبیری باشد برای تأکید بر علم فراوان خویش. بعضی از شارحان نهج البلاغه، این راه را در شرح عبارت یاد شده پیموده‌اند.^۲ البته وجوه دیگری نیز ذکر شده.^۳ وجهی که در این میان از منظر گفتگوی ماقابل توجه است، تفسیر کلام با تمسک به همان ظاهر آن، بی تأویل و انصراف است.

احمد بن محمد وبری خوارزمی، از قدیمی‌ترین شارحان نهج البلاغه، به صراحت، چنین خوانشی را تأیید کرده است. وی گفته:

۱. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، ص ۲۰۶ (خطبه ۱۸۹).

۲. ر.ک: توضیح نهج البلاغه، شیرازی، ج ۳، ص ۱۵۷؛ معارج نهج البلاغه، بیهقی، ص ۷۰۶.

۳. ر.ک: الذیابح الوضی، ج ۴، ص ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸؛ إرشاد المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۷.

معناه: أَنَّ عِلْمَهُ، بِالذِّينِ أَوْفَى مِنْ عِلْمِهِ بِالذُّنْيَا.^۱

البته دیگرانی، نظیر همین قول را به تفصیل، در همان روزگاران دور، آورده بوده‌اند که قطب الدین راوندی، در مقام گفتاورد از اینان، می‌گوید:

معناه: أَنَا بِالْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ الَّتِي أَنْزَلْتُ مِنَ طُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْ الْأُمُورِ الدُّنْيَاوِيَّةِ الَّتِي تُعَلَّمُ مِنْ طَرِيقِ الْمَشَاهِدَةِ وَالِإِخْتِبَارِ، وَهِيَ مَعْقُولَةٌ لِي، فَسَلُونِي عَنْهَا فَاتَّهَا مَصَالِحٌ وَأَلْطَافٌ لَكُمْ.^۲

ابن ابی الحدید معتزلی نیز قولی مشابه را نقل کرده و در مقام گفتاورد، می‌گوید: أَرَادَ أَنَا بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ وَالْفَتَاوَى الْفَقْهِيَّةِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِالْأُمُورِ الدُّنْيَاوِيَّةِ؛ فَعَبَّرَ عَنِ تِلْكَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ، لِأَنَّهَا أَحْكَامٌ إِلَهِيَّةٌ، وَعَبَّرَ عَنِ هَذِهِ بِطُرُقِ الْأَرْضِ، لِأَنَّهَا مِنَ الْأُمُورِ الْأَرْضِيَّةِ.^۳

ابن میثم بحرانی، هم قول اخیر را که ابن ابی الحدید آورده، گزارش کرده، و هم سخن وبری را آورده است و تفسیر دیگری را نیز خود مقدم داشته که همه، حاکی از آن است که «أَعْلَمُ» را به معنای حقیقی آن گرفته است.^۴

در میان شارحان معاصر نیز تمایل به تمسک به معنای حقیقی «أَعْلَمُ»، وجود دارد.^۵

به یاد داشته باشیم که پیامبران علیهم‌السلام آمدند تا ما را به راه‌های آسمان، آشنا کنند و از این رو، سخن و رسالت و نبوتشان، در واقع، همان «نردبان آسمان» است که در ادب

۱. معارج نهج البلاغة، ص ۷۰۶. در شرح نهج البلاغة ابن میثم (ج ۴، ص ۲۰۱)، به جای «أوفى»، «أوفو» آمده است.

۲. منهاج البراعة، راوندی، ج ۲، ص ۴۴۸.

۳. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۰۶.

۴. شرح نهج البلاغة، ابن میثم، ج ۴، ص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۵. برای نمونه، ر. ک: مواجهة زنده یاد شیخ محمد جواد مغنیه بانصّ یاد شده در: فی ضلال القرآن،

عرفانی ما، از آن سخن گفته‌اند:

نردبانِ آسمان است این کلام
هر که زین بر می‌رود، آید به بام
نی به بام چرخ، کو آخضر بُود
بل به بامی کز فلک، برتر بُود.^۱
مستی که بابت انبیا بر مانده شده، آن است که طریق دسترسی به راه‌های آسمان
را برای ما هموار و میسر ساخته‌اند:

نردبان‌هایی است پنهان در جهان
پایه پایه، تا عنانِ آسمان.^۲
از کنار این نکته آسان نمی‌توان گذشت که انقلابی که پیامبر ﷺ و پیشوایان پاک ﷺ
در جهان افکندند، در حیطة عقاید و اخلاق و احکام بود، و آنچه به دست این خاندان
در جهان نوسازی شد، نه شیمی بود، نه فیزیک، نه ریاضی و نه پزشکی.

البته پسان‌تر مسلمانان، و صد البته تحت تأثیر جهان‌بینی اسلامی، در این آفاق هم
گام‌های بلند و تحوّل‌آفرینی برداشتند؛ ولی این تأثیر دراز آهنگ مع‌الواسطه، چیزی
است، و انقلاب مستقیم و مباشرت در امر آن، چیزی دیگر. پیامبر ﷺ در پیکارهای
اسلامی متعدّد، حضور داشت و هیچ یک از آن پیکارها از حیث صناعت نظامی،
توسط آن حضرت به گونه‌ای دیگر و با ابزارها و وسایل جنگی متفاوت با ابزار و
وسایل آن روزگار، سامان داده نشد. حتی خندق جنگ احزاب که به پیشنهاد و
برنامه‌ریزی سلمان ﷺ ساماندهی شد و مایه شگفتی اعراب گردید.^۳ نه اختراع پیامبر
خدا ﷺ بود و نه اختراع مسلمان؛ بلکه بخشی از شیگردهای رزمی همان روزگار بود
که در جای‌های دیگری چون ایران، متداول بود؛ ولی برای عرب، آشنا نبود.

الغرض، انقلابی که پیامبر خدا بانی آن شد، انقلاب در عقاید و احکام و اخلاق بود

۱. زندگی مولانا جلال‌الدین محمد، مشهور به مولوی، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۱۶۲.

۲. مثنوی معنوی، طبع لاهوتی، ج ۳، ص ۱۰۵۹ (دفتر پنجم، بیت ۲۵۵۶).

۳. ر.ک: السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۶۳۶.

علم امامان در اصول «الکافی» ۴۵۵

و از جمله همان جنگ‌ها را، نه صناعت رزمی آن، که غایات ارزشی و حدود اخلاقی و احکام متمایز آن از جنگ‌های غیر مسلمانان، ممتاز می‌کرد.

از این منظر، متون و مآثورات فراوانی را می‌توان بازخوانی کرد. برای نمونه، آن جاکه در الکافی از امام باقر علیه السلام نقل می‌شود:

لَوْ كَانَ لِأَلْسِنَتِكُمْ أَوْ كَيْفَةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِيٍّ بِمَا لَهُ وَعَلَيْهِ ۱.

سیاق کلام، کاملاً بر می‌تابد که مراد، همه عوامل اصلی سود و زیان دینی، یعنی مایه‌های سعادت و شقاوت باشد. در این صورت است که با آیات قرآن نیز ناسازگاری‌ای نخواهد داشت.

بنا بر حدیثی در الکافی، امام صادق علیه السلام، خود را عالم به آنچه در آسمان‌ها و زمین، و بهشت و دوزخ هست، و آنچه بوده و خواهد بود، می‌خواند و سپس، این دانش را مُکْتَسَب و مُستفاد از کتاب خدا می‌شمرد و بدین استناد می‌جوید که در قرآن، تبیان هر چیزی هست:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ عَبْدُ الْأَعْلَى وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَشِيرٍ الْخُثَمِيُّ سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنِّي لِأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَأَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ، وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ. قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ، فَقَالَ: عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عليه السلام؛ إِنَّ اللَّهَ عليه السلام يَقُولُ: فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ ۲.

گذشته از عبارت «فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ» که نصی قرآنی نیست و نقل به معنای «تَبْيِينُنَا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۳ است^۴ و بر فرض صحت صدور حدیث، نفس متکی شمردن آن علم

۱. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۳۱۸.

۲. همان، ص ۳۰۶.

۳. سوره نحل، آیه ۸۹.

۴. مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۳۰.

دامنه‌ور به کتاب خدا و گواه گرفتن تبیان بودن قرآن بر جامعیتی که چنان علمی از آن به در تواند آمد، درخور ملاحظه است.

این که قرآن، «تبیان» است، یعنی چه؟ و تبیان بودن قرآن، آیا برای بی‌کرانه بودن علم مخزون در آن، مفید است؟ وانگهی، گستره علم امامان - که متناسب و متکی به تبیان بودن قرآن قرار داده شده -، اگر با گستره درون‌مایه قرآن، متناسب و متناظر باشد، آیا بی‌کرانگی را بر می‌تابد؟

بحثی در جامعیت قرآن

بحث از جامعیت قرآن و معنای این جامعیت، بحثی مستقل است؛ ولی چون به بحث ما نیز ربطی دارد، از اشارتی بدان، گذیر نیست.

بر خلاف دیدگاه حاکم بر بعض مردم عادی که جامعیت قرآن را به معنای احتوا و اشتمال آن بر همه چیز می‌پندارند، نگاه غالب محققان و بویژه مسلمانان عصر صحابیان و تابعیان، چنین نبوده است.

در آن عصر، حتی ظاهراً تبادر «تبیان بودن قرآن در باب همه چیز»، به اوامر و نواهی، و احکام واجب و حرام راجع می‌شده و مسئله جامعیت را ناظر به احکام شریعت می‌دانسته‌اند.^۱

به هر روی، مفسران بزرگی چون شیخ طوسی و شیخ طبرسی و جار الله زمخشری، تبیان بودن و جامعیت قرآن را در امور مربوط به دین و مسائل دینی می‌دانند، و حتی در همین حیطه دینی هم کسانی چون فخر رازی، تقییدات دقیق‌تری به میان آورده‌اند؛ و بر سر هم، این دیدگاه مختار غالب محققان اسلامی است که نمی‌توان تبیان بودن قرآن را در حیطه‌ای ویژه ندانست.^۲

۱. جامعیت قرآن، ایازی، ص ۸۷.

۲. برای تفصیل بیشتر، رک: همان، ص ۸۸-۱۱۲.

به تعبیر قرآن پژوه نامی هم‌روزگار ما، مرحوم آیه الله شیخ محمد هادی معرفت رحمته، این ادعا که قرآن، حاوی تمامی علوم محتاج الیه، اعم از دینی و غیر دینی است، سخنی است که نه موجبی دارد و نه دلیلی. موجبی ندارد، چون وظیفه شرع، بیان چنین مطالبی نیست، و دلیلی ندارد، چون بالعیان پیداست که بسیاری از معلومات عادی بشر، در قرآن نیامده است.^۱

باری! انصاف راروا نیست برداشتی از تبیینیت و جامعیت قرآنی که به قول مرحوم آیه الله معرفت، بیشتر شعاری روزنامه‌ای است تا سخنی علمی،^۲ محور فهم تشابه و تناظری قرار گیرد که میان دایره علم امام و محتوای قرآن، بیان شده است.

شیخ کلینی در پایان حدیثی بلند از امام صادق علیه السلام، نقل می‌کند که امام علیه السلام فرمود:
عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا! عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا!^۳

با توجه به معنایی که از تبیینیت و جامعیت قرآن خاطر نشان گردید، به نظر می‌رسد چنین حدیثی، واجد معنایی همسو با آنچه تاکنون در باب علم امام گفته‌ایم، باشد. در صدر همین حدیث بلند الکافی - که بنا بر متن آن و در اواخر آن، امام صادق علیه السلام با تأکید خاطر نشان می‌فرماید که همه «علم کتاب» نزد ایشان است، مطلب فوق العاده قابل توجه و اندیشه، برانگیزی آمده است:

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَبُو بَصِيرٍ وَيَحْيَى الْبُرْزَانِيُّ وَدَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَهُوَ مُغْضَبٌ، فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ: يَا عَجَباً لَأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ. مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عز وجل. لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَّتِي فَلَأَنَّهُ، فَهَرَبَتْ مِنِّي، فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِيَ؟^۴

۱. برای تفصیل رأی مرحوم آیه الله معرفت در این باب، ر.ک: ضمیمه روزنامه اطلاعات شماره ۲۳۸۶۰، ص ۸ و ۹ (یادنامه مرحوم آیه الله معرفت).

۲. برای ملاحظه عین عبارت مرحوم آیه الله معرفت، ر.ک: ضمیمه اطلاعات، شماره پیش گفته، ص ۹.

۳. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۹۶.

۴. همان، ص ۲۹۴.

جمع این صدر با آن ذیل، بدین سان آسان خواهد بود که گفته شود امام علیه السلام از هر نهانی آگاه نیست؛ ولی علم کتاب، نزد اوست. و البته جزئیاتی چون محل کنیزکی که از تنبیه گریخته یا ...، جزو علم کتاب نیست.^۱

بنا بر همان حدیث، سدید و دو تن دیگر، از امام علیه السلام می‌پرسند: «جُعِلْنَا فِدَاكَ! سَمِعْنَاكَ وَ أَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَ كَذَا فِي أَمْرِ جَارِيَتِكَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْمًا كَثِيرًا وَ لَا نُنْسِيكَ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ».^۲

الباقی گفتار مروی از امام علیه السلام و آنچه را در باب احاطه خویش به علم کتاب، خاطر نشان می‌کند، می‌توان تبیین و توضیحی دانست ناظر به آنچه اینان با عبارت «تَعْلَمُ عِلْمًا كَثِيرًا» بیان کرده‌اند.

وانگهی، در حدیثی در الکافی، صراحتاً از تفصیل و توسعه‌پذیری «عِلْمِ مَا قَدَّ كَانُ وَ مَا سَيَكُونُ»، سخن رفته است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ لَمْ يَهَيْطُ حَتَّى أَعْلَمَهُ اللَّهُ - جَلَّ ذِكْرُهُ - عِلْمَ مَا قَدَّ كَانُ وَ مَا سَيَكُونُ وَ كَانَ كَثِيرٌ مِنْ عِلْمِهِ ذَلِكَ جُمْلًا يَأْتِي تَفْسِيرُهَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ كَذَلِكَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ عَلِمَ جُمْلَةَ الْعِلْمِ وَ يَأْتِي تَفْسِيرُهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.^۳

با توجه به چنین حدیثی، دیگر قائل شدن به نوعی محدودیت در دایره «علم به ما کان و ما سیکون»، خرق اجماع یا سنت‌شکنی نخواهد بود؛ و اگر کسی قائل شود که مراد از «ما کان و ما سیکون»، معنای مطلق و بی‌استثنا و فراگیر آن نیست و لزومی ندارد منتهای ظرفیت لغوی این تعبیر، مقصود بوده باشد، پیشنهادی غریب به میان نیاورده است.

۱. از راه استطراد، این نکته نیز جای تذکار دارد که کسانی که علم غیب نفی شده در متن قرآن و سنت ← قطعی را تنها علم غیب ذاتی (نه علم غیب مکتسب) می‌دانند، توجه پسندیده‌ای برای سیاق روایاتی از این دست، ارائه نمی‌توانند داد.

۲. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳. همان، ص ۲۷۴.

شیوه تأویل احادیث در باره علم امام

غریب آن است که در استنباطات فقهی، دست کشیدن از ظاهر برخی الفاظ و عبارات احادیث، کار بسیار متداولی است و فقیهان، بنا بر مسلّمات فقه، پاره‌ای از الفاظ و عبارات را به آسانی از معنای ظاهری خود، گردانیده، به راه دیگری می‌برند؛ ولی در باب عقاید و به خاطر مسلّمات عقیدتی - که اغلب از مسلّمات فقهی محکم‌تر و قاطع‌ترند -، بسیاری حاضر نیستند، ولو اندکی از اطلاق و ظهور بعض الفاظ، آن‌هم تازه در اخبار آحاد، وانگهی آحاد ضعاف - که برای اثبات عقاید، وزنی ندارند -، عدول کنند.

تقیید و تحدید دامنه دلالت لفظ، با عنایت به ادله و شواهد دیگر، از متداول‌ترین شیوه‌های فهم نص نزد عموم عقلا و از جمله نزد عالمان دینی، بوده و هست. بی تردید، بهره‌وری از این شیوه معتبر فهم نص، راجح‌تر است تا تکلفات کسانی که برای جمع بین اخبار و شواهد و ادله، مثلاً قائل می‌شوند که امام علیه السلام چیزی را هم می‌داند و هم نمی‌داند!^۱

نتیجه‌گیری

باید گفت مادر برابر احادیث موهم احاطه علمی امامان علیهم السلام بر جمیع معلومات و مانند این مفاهیم، سه راه پیش رو داریم:

الف. طرد و ترک این احادیث؛

ب. تفسیر و توضیح این احادیث، با شیگردهای فهم نص و فقه الحدیث، به نحوی که رفع تعارض، با ادله قطعی حاصل شود؛

ج. تفسیر غالبانه این احادیث و توجیه تعارض‌ها به شیوه‌های صوفی‌پسندی که

۱. این ادعای عجیب را نگارنده، خود، اختراع نکرده است. برای ملاحظه این ادعا، ر.ک: تجلی ولایت،

لزوماً با منطق و عرف و عقل، سازگار نیست.^۱

راه نخست را اغلب کسانی پیموده‌اند که - خصوصاً با تأثر از بعضی سلفیان اهل تسنن، گشاده‌دستانه، میراث حدیثی شیعه را عرصه قلع و قمع و تاخت و تاز منکرانه و نافیانه قرار می‌دهند و در ردّ احادیث، مبالغات و محاباتی بسنده ندارند.

راه سوم را غالباً کسانی می‌پیمایند که تحت تأثیر تفکرات غالیانه و حشوینانه و صوفیانه، از عدم رفع تعارض و نیز تعلیق فهم نص بر نظریه‌های صوفیانه و غالیانه‌ای که خود محلّ اشکال‌اند، کمتر پروا می‌کنند.

راه دوم، راهی است که مقتضای شیوه مدّرسی تفکر کلامی و حدیثی قدمای امامیه چون شیخ مفید و سید مرتضی است. تنها از همین راه دوم است که می‌توان توضیح داد چگونه متکلمان برجسته‌ای چون شیخ مفید، هم مُنکر احاطه علمی امام بر جمیع جزئیات عالم بودند، و هم کتابی چون الکافی را - علی‌رغم احتوا بر آن احادیث مورد بحث -، عزیز و مُعظّم می‌داشتند. یعنی می‌توان توضیح داد که بزرگی چون شیخ مفید و احتمالاً خود شیخ کلینی هم این احادیث را چگونه می‌فهمیده و قابل نقل و نشر دانسته بودند.

مرحوم آیه الله کمره‌ای، از مترجمان الکافی، فرمایش شیخ مفید را که در المسائل العکبریّه آمده بوده - و بخشی از آن گذشت -، چنین ترجمه کرده است:

دعوی اجماع بر این که امام علیه السلام هر چه می‌شود، می‌داند، درست نیست، و اجماع ما بر خلاف آن است. از کجا شیعه، اجماع بر این عقیده دارند؟! اجماع شیعه، بر این است که امام، حکم هر چه [را] پیش آید، می‌داند، نه این که عالم به خود پیشامدهاست، به طور تفصیل... ما دریغ نداریم که امام، بسا خود حوادث را به اعلام از طرف خدا بداند؛ و اما آن که هر چه می‌شود، می‌داند، قبول نداریم.^۲

۱. در این شیوه‌های عجیب و متنوع، گاه ابزارهای جدید ناسنجیدنی چون «شمّ الولاية» ادعایی (سنج: تجلی ولایت، شیخ الاسلامی، ص ۳۵، هامش) هم مجال طرح پیدا می‌کنند.

۲. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۷۸۶.

علم امامان در اصول «الکافی» ۴۶۱

مرحوم کمره‌ای، پسان‌تر در توضیحی بر این گونه سخنان «اساتید فن» (به تعبیر خود)، خُرده گرفته و از جمله گفته که این اساتید فن، در تنگنای اعتراض، مجبور به انکار اصول مسلمة مذهب گردیده‌اند، چنانچه شیخ مفید^۱ در برابر اجماع بر این که امام، هر چه را پیش آید، می‌داند، مدعی اجماع بر خلاف آن شده است که اگر تحلیل و تجزیه شود، اجماع شیعه را بر نادانی امام - نَعُوذُ بِاللَّهِ - نتیجه می‌دهد.^۱

اکنون که این سطور بر قلم جاری می‌شود، دیری است که زنده‌یاد آیه الله کمره‌ای، در حجاب تُراب، نهان گردیده و از قیل و قال این جهان، رسته است؛ لیک در مقام تبیین مرام و در مخاطبت با هم‌اندیشگان آن مرحوم، می‌توان پرسید:

اولاً «اجماع بر این که امام، هر چه را پیش آید، می‌داند»، در کدام منبع معتبر و قدیمی به اثبات رسیده؟ و این، چه اجماعی است که بزرگانی از اساتید فن، در آن جای ندارند؟

ثانیاً اجماع، هرگاه با صریح قرآن و سنت قطعی و واقع تاریخی مخالف افتد، چه ارزشی دارد؟

ثالثاً این که شیخ مفید - أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ الشَّرِيف - را این گونه متهم به کذب می‌کنند - نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مِثْلِ هَذَا الْإِدْعَاءِ وَالْإِفْتِرَاءِ - ، مبتنی بر چه مدرک و دلیلی است؟!^۲

۱. همان، ص ۷۸۸.

۲. مشتمن‌کننده است که جانبداری از پندارها و عقاید حشویّه و غالیان، کار ما را به اهانت به شیخ بزرگوار، مفید بکشاند که بلااستثنا بر سر سفره علم و عمل او نشسته‌ایم. اهانت به عالمانی نظیر شیخ مفید و سید مرتضی - أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُمَا - و متهم کردن ایشان به «کوته‌نظری»، مَعَ الْأَسْفِ، رفتاری است که به پشتوانه پاره‌ای فرضیه‌های غالیانه و صوفیانه، مجال ظهور یافته است (سنج: تجلّی ولایت، ص ۳۴۹-۳۵۴).
از قضا این تعبیر «کوته‌نظری» که برخی غلوگرایان متأخر در حق بزرگانی چون شیخ مفید و سید مرتضی بر زبان می‌رانند، یادآور تعبیری است که غالیان در روزگار حضور امامان^{علیهم‌السلام} درباره مخالفان اعتدالی مشرب خود از شیعیان به کار می‌بردند و آنان را «مَقْصَرَه» می‌خواندند و مدعی بودند که آنان چنان که باید، سرشت ایزدی امامان^{علیهم‌السلام} را نشناخته و در این باره، تقصیر کرده‌اند (ر.ک: الغنوصیه فی الإسلام، هاینس هالم، ص ۱۹؛ مکتب در فرآیند تکامل، مدرّسی طباطبایی، ص ۹۳ و ۹۷ و ۹۸).

رابعاً عقیده شیعه آن است که امام، به وظیفه خود و امور شریعت و دیانت، داناست و اگر گفته شود که هیچ مخلوقی را سراغ نداریم که به همه جزئیات معلومات و اعیان و افراد و حوادث و احوال، دانا باشد، چه ادعای قبیحی صورت نبسته و چه مشکلی در میان آمده که نیاز به استعاذه باشد؟ و آیا حق، جز این است!؟

خامساً اگر با خروج پاره‌ای از معلومات از دایره علم کسی و از جمله امام علیه السلام، اطلاق «نادان» بر او روا باشد، پس اطلاق «نادان»، نه فقط بر من بنده و زید و عمرو، که بر جمیع محققان و مدرّسان عالی‌مقدار حوزه و دانشگاه رواست؟! آیا عرف اهل زبان، چنین اطلاقی را تأیید می‌کند؟ این است بضاعت لغوی و زبانی کسی که خود را در بحث‌های عقیدتی و... وارد می‌کند و به ترجمه کلام خدا و ائمه هدا دست می‌یازد!؟

سادساً اگر خروج پاره‌ای از معلومات از دایره علم امامان علیهم السلام مایه این همه وئیل و فغان و استعاذه شود، هم‌اندیشگان مرحوم کمره‌ای باید با خواندن قرآن و حدیث و از جمله همین کتاب الکافی که در آن از علم مخصوص به خداوند سخن رفته، و همچنین از افزوده شدن معلومات امامان یاد شده و... و... پیوسته استعاذه کنند و فغان سر دهند. آیا باید به هنگام خواندن این حدیث الکافی نیز چنین کنند که:

إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ لَا يَغْلُمُهُ إِلَّا هُوَ، وَعِلْمٌ...

این سخن، پایان ندارد، باز ران تا نمانیم از قطار کاروان.^۲

سخن آخر

کامه من در این گفتار، بیشتر آن بود که پرتوی افکننده شود بر سازش‌پذیری حدیث با کلام؛ یعنی نشان داده شود که می‌توان عقیده استواری را که متکلمانی چون شیخ مفید

۱. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. مثنوی معنوی، ط. لاهوتی، دفتر اول، ص ۲۴۱، بیت ۳۵۲۳.

علم امامان در اصول «الکافی» ۴۶۳

و سید مرتضی و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب، درباره علم امام علیه السلام بیان داشته‌اند، داشت و در عین حال، از طرد و نفی احادیثی چون بعض احادیث الکافی که در نگاه نخست با آن عقیده، ناسازگار می‌نماید، ناگزیر نبود.

در این میان، بیش از آن که دغدغه تمسک بدان احادیث - ای بسا از بن به عنوان «خبر واحد» چندان به کار تمسک عقیدتی نیابند - در کار باشد، توضیحی کارساز در باب چرایی ایستار امثال شیخ مفید به کف خواهد آمد که از یک سو آن به امام شناسی غلوستیزانه، مجال طرح می‌دهند و از سوی دیگر، الکافی را با آن عناوین و ابواب درشت مورد بحث درباره علم امامان علیهم السلام به جلالت می‌ستایند. آیا کسانی چون شیخ مفید، از راه فقه الحدیثی متأملانه و دقت در مقاصد احادیث یاد شده (مثلاً: با قرائتی که در این گفتار، پیشنهاد شد)، این احادیث را با آن باور، سازش‌پذیر نمی‌یافته‌اند؟ آنچه درباره قرائت پیشنهادی از احادیث یاد شده در الکافی آوردیم، البته پیشنهادی است فروتنانه که ای بسا با اندیشه‌ای درنگ‌آمیزتر بتوان آن را پیراست و آراست یا نگرشی دیگر را جایگزین آن ساخت.

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید.^۱

۱. دیوان حافظ، به تصحیح عبوضی و بهروز، ص ۲۵۰، با تغییر «معشوق» به «مقصود».

منابع و مأخذ^۱

۱. إرشاد المؤمنین إلى معرفة نهج البلاغة المبین، یحیی بن إبراهیم بن یحیی الجخاف، مقدّمه: السید محمّد حسین الحسینی الجلالی، تحقیق: السید محمّد جواد الحسینی الجلالی، ج ۳، قم: دلیل ما، ۱۴۲۲ ق / ۱۳۸۰ ش، اوّل.
۲. أصول کافی، محمّد بن یعقوب الكلینی، ترجمه و شرح فارسی: محمّد باقر کمره‌ای، ج ۶، تهران-قم: أسوه، ۱۳۸۱ ش، پنجم.
۳. امراء هستی در حکومت چهارده معصوم علیهم السلام بر جمیع موجودات، سید ابوالفضل نبوی قمی، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۱ ش، دوّم.
۴. أوائل المقالات، محمّد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشّیخ المفید) (۳۳۶- ۴۱۳ ق)، تحقیق: إبراهیم الأنصاری الزّنجانی الخوئینی، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ ق، دوم.
۵. أوائل المقالات، محمّد بن محمد بن النّعمان العکبری البغدادی (الشّیخ المفید) (۳۳۶- ۴۱۳ ق)، به اهتمام: مهدی محقّق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۲ ش / ۱۴۱۳ ق، اوّل.
۶. أوائل المقالات، محمّد بن محمد بن النّعمان العکبری البغدادی (الشّیخ المفید) (۳۳۶- ۴۱۳ ق)، مقدّمه و تعلیق: فضل الله شیخ الإسلام الزّنجانی، به اهتمام: الحاج عبّاسقلی وجدی (واعظ چرندابی)، قم: مکتبه الدّاوری.

۱. لوح‌های فشرده رایانه و ویژه مطالعات اسلامی، واسطه دسترسی به برخی از این منابع بوده‌اند.

علم امامان در أصول «الكافي» ٤٦٥

٧. بحار الأنوار، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (العلامة المجلسي) (١٠٣٧ - ١١١٠ ق)، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٣ ق، سوم.

٨. بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد، محمد بن الحسن الصفار (ابن فروخ) (م ٢٩٠ ق)، تصحيح: الحاج ميرزا محسن كوجه باغي، تهران: مؤسسة الأعلمي، ١٣٧٤ ش، دوم.

٩. بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد، محمد بن الحسن الصفار (ابن فروخ) (م ٢٩٠ ق)، تحقيق: السيد محمد السيد حسين المعلم، ٢ ج، قم: المكتبة الحيدرية، ١٣٨٤ ش / ١٤٢٦ ق، أول.

١٠. بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، محمد تقي التستري، اعداد و ترتيب: مؤسسة نهج البلاغة، تهران: دار اميركبير للنشر، ١٤١٨ ق / ١٣٧٦ ش، أول.

١١. پژوهشي پيرامون مفردات قرآن، علي رازيني، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردي، ١٣٨٤ ش، أول.

١٢. تبصرة العام في معرفة مقالات الأنام، منسوب به: سيد مرتضى بن داعي حسني رازي، تصحيح: عباس اقبال، تهران: اساطير، ١٣٦٤ ش، دوم.

١٣. التبيان في تفسير القرآن، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) (٣٨٥ - ٤٦٠ ق)، تحقيق و تصحيح: أحمد حبيب قصير العاملي، ١٠ ج، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٠٩ ق.

١٤. تجلّي ولايت، محمد هادي شيخ الإسلامی (١٢٨٨ - ١٣٧٣ ش)، به اهتمام: حميد حقنيا، شيراز: درياي نور، ١٣٨٣ ش، دوم.

١٥. ترجمة فرحة الغري، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (العلامة المجلسي) (١٠٣٧ - ١١١٠ ق)، پژوهش: جويان جهانبخش، تهران: ١٣٧٩ ش، أول.

١٦. توضيح نهج البلاغة، السيد محمد الشيرازي، قم: مؤسسة الفكر الإسلامي، ١٤١٠ ق، دوم.

١٧. جامعيت قرآن، سيد محمد علي ايازي، رشت: كتاب ميبين، ١٣٨٠ ش، سوم.

- ٤٦٦ مجموعه مقالات فارسي كنكرة بين المللى ثقة الاسلام كلينى / ج ٤
١٨. خلاصة عبقات الأنوار، على الحسينى الميلاى، ج ٤، قم و تهران: مؤسسه البعثة، ١٤٠٦ ق.
١٩. الديباج الوضى فى الكشف عن أسرار كلام الوصى (شرح نهج البلاغة)، يحيى بن حمزة بن على الحسينى (٦٦٩-٧٤٩ ق)، تحقيق: خالد بن قاسم بن محمد المتوكّل، اشراف: عبد السلام بن عباس الوجية، صنعاء: مؤسسه الإمام زيد بن على الثقافيه، ١٤٢٤ ق، أوّل.
٢٠. ديوان حافظ، به تصحيح: اكبر بهروز و رشيد عيوضى، تهران: امير كبير، ١٣٦٣ ش، دوّم.
٢١. رسائل الشريف المرتضى (المجموعه الثالثه)، مقدمه و اشراف: السيّد أحمد الحسينى، اعداد: السيّد مهدي الرّجائى، قم: دار القرآن الكريم، ١٤٠٥ ق، أوّل.
٢٢. زاد المعاد، محمّدباقر بن محمّدتقى المجلسى (العلامة المجلسى) (١٠٣٧-١١١٠ ق)، تهران: اسلاميه، ١٣٧٩ ش، نهم.
٢٣. زندگانى مولانا جلال الدين محمّد، مشهور به مولوى، بديع الزّمان فروزانفر، تهران: كتابفروشى زوّار، ١٣٦٦ ش، پنجم.
٢٤. سعد السّعود، السيّد على بن موسى الحسنى الحسينى (ابن الطاوس)، قم: منشورات الرّضى، ١٣٦٣ ش.
٢٥. السيرة الحليّة، على بن إبراهيم الحلبى، ٣ ج، بيروت: دار المعرفة.
٢٦. شرح خطبة البيان، محمّد بن محمود دهدار شيرازى (٩٤٧-١٠١٦ ق)، به اهتمام: محمّد حسين اكبرى ساوى، تهران: صائب، ١٣٨٠ ش، دوّم.
٢٧. شرح نهج البلاغة، ابن أبى الحديد، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربيّة، ١٣٨٧ ق، دوّم.
٢٨. شرح نهج البلاغة، على بن ميثم البحرانى (ابن الميثم) (م ٦٧٩ ق)، ٥ ج، قم: دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٦٢ ش.
٢٩. الغدير فى الكتاب و السنّة و الأدب، عبد الحسين أحمد الأمينى النجفى، بيروت: دار الكتاب العربى، ١٣٩٧ ق، چهارم.
٣٠. الفتويّة فى الإسلام، هاينس هالم، ترجمه: رائد الباش، مراجعه: د. سالمه صالح، كولونيا

علم امامان در أصول «الكافي» ٤٦٧

(ألمانيا): منشورات الجمل، ٢٠٠٣ م، أول.

٣١. في ظلال نهج البلاغة، محاولة لفهم جديد: محمد جواد المغنية، تحقيق: سامي الغزيري، قم:

مؤسسة دارالكتاب الإسلامي، ١٤٢٦ ق، دوم.

٣٢. الصافي في تفسير القرآن، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني)، تحقيق: السيد

محسن الحسيني الأميني، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٤١٦ ق، أول.

٣٣. الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، محمود بن عمر الزمخشري

الخوارزمي (٤٦٧ - ٥٣٨ ق)، ٤ ج، قاهره: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و

أولاده بمصر، ١٣٨٥ ق.

٣٤. الكنى و الألقاب، الشيخ عباس القمي، تهران: مكتبة الصدر.

٣٥. متشابه القرآن و مختلفه، محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ابن شهر آشوب)

(م ٥٨٨ ق)، تحقيق: السيد حسن المصطفوي، قم: بیدار، ١٤١٠ ق، سوم.

٣٦. مجمع البيان في تفسير القرآن، الفضل بن الحسن الطبرسي (أمين الإسلام)، ١٠ ج، بيروت:

مؤسسة الأعلمی، ١٤١٥ ق، أول.

٣٧. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (العلامة

المجلسي) (١٠٣٧ - ١١١٠ ق)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي، تهران: دار الكتب

الإسلامية، ١٣٧٩ ش، چهارم.

٣٨. المسائل الشروية، محمد بن محمد بن نعمان العكبري البغدادي (الشيخ المفيد) (٣٣٦ -

٤١٣ ق)، تحقيق: صائب عبد الحميد، بيروت: دار المفيد، ١٤١٤ ق، دوم.

٣٩. المسائل العكبرية، محمد بن محمد بن نعمان العكبري البغدادي (الشيخ المفيد) (٣٣٦ -

٤١٣ ق)، تحقيق: علي أكبر الإلهي الخراساني، بيروت: دار المفيد، ١٤١٤ ق، دوم.

٤٠. معارج نهج البلاغة، علي بن زيد البيهقي الأنصاري (٤٩٣ - ٥٦٥ ق)، تحقيق: أسعد الطيب،

قم: بوستان كتاب، ١٤٢٢ ق / ١٣٨٠ ش، أول.

٤١. المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم (على أساس: معجم محمد فؤاد عبد الباقي، حسب

٤٦٨ مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی ثقة الاسلام کلینی / ج ٤

جنود الكلمات)، وضعه: محمدجعفر صدری، تهران: مكتبة السهروردي للدراسات و النشر، ١٣٨٤ ش / ١٤٢٦ ق، اول.

٤٢. مكتب در فرآیند تکامل (نظری بر تطوّر مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین)، سید حسین مدرّسی طباطبایی، ترجمه: هاشم ایزدپناه، تهران: کویر، ١٣٨٦ ش، ویرایش سوم، اول.

٤٣. مناقب آل أبي طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی (ابن شهر آشوب)، تحقیق و فهرسة: یوسف البقاعی، ٥ ج، بیروت: دار الأضواء، ١٩٩١ م / ١٤١٢ ق، دوم.

٤٤. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، سعید بن هبة الله الزاوندی (قطب الدّین) (م ٥٣٧ ق)، تحقیق: السید عبد اللطیف الکوہ کمری، به اهتمام: السید محمود المرعشی، ٣ ج، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي العامة، ١٤٠٦ ق، اول.

٤٥. نقض (بعض مطالب التّواصب فی نقض بعض فضائح الرّوافض)، عبد الجلیل القزوینی الرازی، تصحیح: میر جلال الدّین محدّث أرموی، تهران: انجمن آثار ملی، ١٣٥٨ ش.

٤٦. نهج البلاغة، ترجمه: سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ١٣٧١ ش، سوم.

٤٧. الولاية التكوينية بين القرآن و البرهان، ضیاء السید عدنان الخبّاز القطیفی، قم: مدين، ١٤٢٦ ق، اول.

٤٨. ولایت کلیه، سید حسن میرجهانی طباطبایی (١٢٧٩ - ١٣٨١ ش)، تحقیق و تصحیح: سید محمد لولاکی، قم: الهادی، ١٣٨٢ ش، اول.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**